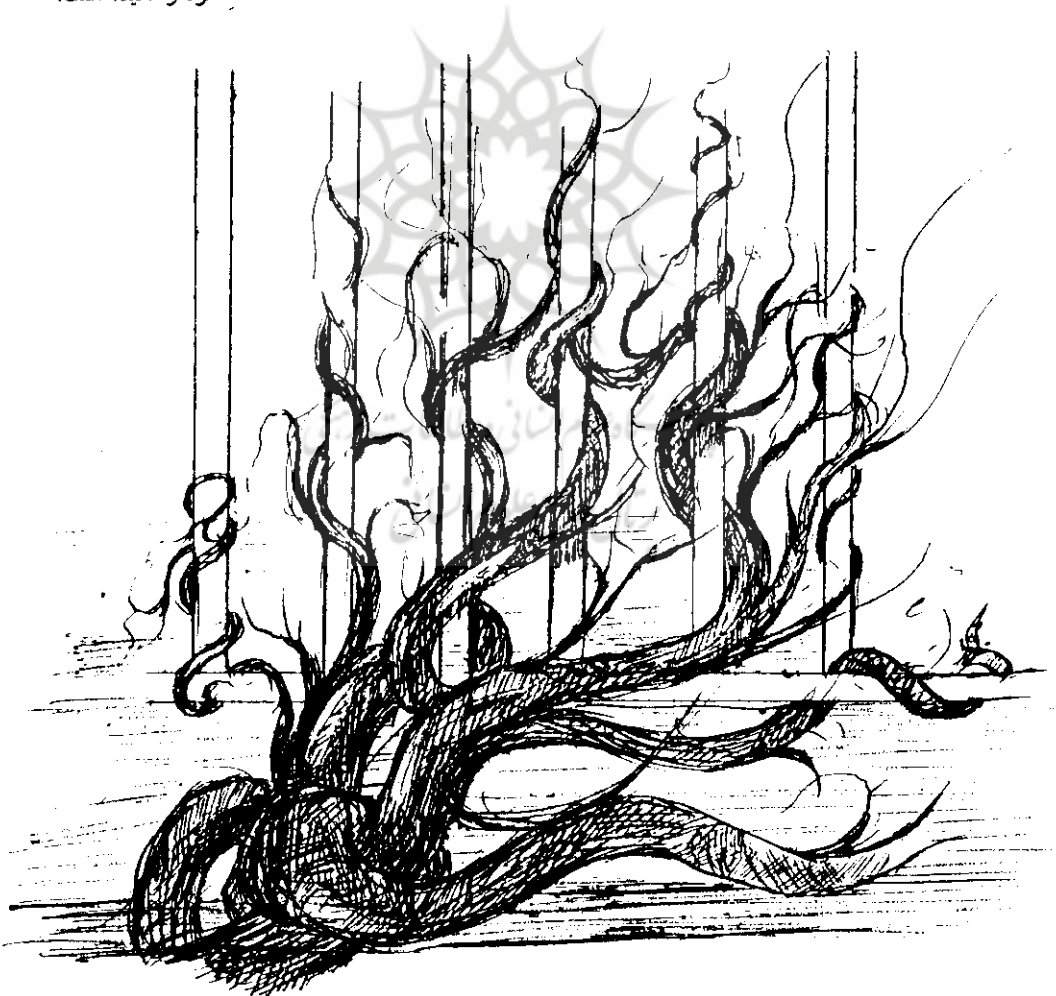


● تعقید در بعض صور ذهنی شعر نظامی

● بی‌گمان نظامی یکی از پایه‌های
استوار شعر فارسی به شمار می‌رود و
همراه با استاد توس و خداوندگار عرفان و
استاد سخن و خواجه شیراز،
شعر فارسی را به اوج
عظمت خود رسانیده است.

■ دکتر محمد فشارکی
دانشیار دانشگاه اصفهان



بی گمان نظامی یکی از پایه‌های استوار شعر فارسی به شمار می‌رود و همراه با استاد نوس و خداوندگار عرفان و استاد سخن و خواجه شیراز، شعر فارسی را به اوج عظمت خود رسانیده است. اما درین هم شکی نیست که در شعر نظامی گهگاه پیچیدگیهای لفظی و معنوی آنچنانی که زلال شعر او را کمی مخدوش می‌کند، یافت می‌شود. به اعتقاد من صولاً زیبایی شعر و هنر در هاله‌ی صداقت و سادگی آن بروز و ظهور دارد البته منظور این نیست که بیت زیر را شعر بخوانیم:

آنچه در جوی می‌رود آبست
و آنچه در چشم می‌رود خوابست

نخیر، بلکه مراد اینست که سادگی و صداقت، جوهر شعری را بیشتر نمودار می‌سازد، درست مثل خورشید که هنگام ظهر وجودش و تلاؤش برای کسی قابل انکار نیست اما پاره ابری می‌تواند از پرتوآشانی آن بکاهد، پیچیدگی در شعر هم چنین است. درین مختصر به نمونه‌هایی از شعر نظامی اشاره می‌کنیم که پیچیدگیهای لفظی و معنوی و صور ذهنی مهجور روی زیبایی شعر او سایه افکنده است و آنها را با شعاری هم ازین شاعر توانا مقایسه می‌کنیم که در عین سادگی در اوج کمال هنری و شعری می‌باشد. از عوامل پیچیدگی تصاویر ذهنی، یکی مهجور بودن نوع تصویر است و یکی ضعیف بودن علایق مجاز و وجه شبه و جامع در مجاز است و تشبیهات و استعارات و سدیگر دشواری مفهوم و معنای شعر که تا اندازه‌ای معلول دو علت پیشین است و گهگاه معلول واژگان و ترکیبات مشکل و گاهی وجود ضعف تألیف در آنها، گاهی نیز تصویرهایی یافت می‌شود که هر چند پیچیدگی ندارد اما در حد دیگر تصویرهای والا و هنری شاعر هم نیست که بدانها هم اشاراتی خواهیم داشت. نخست به نمونه‌هایی از شعر نظامی اشاره می‌کنیم که تصویرهای مهجور و دور از

ذهن موجب نازیبایی و آفت هنری شعر نظامی شده است.

پیچیدگی این نوع تصویرها یا معلول نوع ترکیب است، یعنی ترکیبی مشکل و دور از ذهن، بدین معنی که ترکیب عبارت طوری باشد که معنای مقصود از آن روشن بر نیاید و یا اگر ترکیب کنایی است، لازمه‌ی معنا چندان روشن نباشد چنانکه در بیت زیر:

لعل طراز کمر آفتاب
حله گر خاک و حلی بستد آب

(مخزن الاسرار زنجانی ۱۵۶)

شاعر می‌خواهد بگوید که خداوند قدرت ایجاد لعل را در صلب آفتاب نهاده و خاک را با گله‌ها و سبزه‌ها پوشانیده و از آب بی‌رنگ گله‌های رنگین بر آورده است. در بین ترکیبات لعل طراز (یعنی با لعل زینت‌دهنده) و کمر آفتاب و حله گر خاک و حلی بستد آب، تصویر کنایی حله گر خاک که کنایه ذات از خداست تصویری زیبا و ساده است اما تصویر کنایی حلی بستد آب کمی دور از ذهن می‌باشد یعنی ترکیب کنایی دور و نآشکاری است چون از لازم (حلی بستد آب) به معنی زیور و زینت‌دهنده آب، به آسانی و وضوح نمی‌توان بدین معنی رسید که گله‌ها و ریاحین را از آب بدید می‌آورد، همچنین لعل طرازی کمر آفتاب در معنی اعطای قدرت ایجاد لعل به صلب آفتاب و ازین لازم به معنی مزرومی آن یعنی (خدا) رسیدن، دارای پیچیدگی است. حال بیت فوق را با بیت زیر مقایسه کنید:

خام کن پخته تدبیرها
عذر پذیرنده تقصیرها

(ص ۱۵۷)

که چه ساده و پرمعنی و زیباست ولی بلافاصله تصویری چون تصویر بیت مورد بحث (لعل طراز) آورده:

شحنه غوغای هراسندگان
چشمه تدبیر شناسندگان

(ص ۱۵۷)

منظور از «شحنگی غوغای هراسندگان»، چیست؟ ترکیب غوغای هراسندگان به جای خیل زاهدان خدا ترس، ترکیبی مهجورست و اراده روز قیامت از آن به علاقه ملازمت، ملزومی دورتر، بنا بر این کنایه ذات (شحنه غوغا) کنایه‌ای دور و نآشکارست. و یا:

بیرون آمد ز پرده سحر سازی

شش اندازی به جای شیشه سازی

(خسرو و شیرین ۴۷)

می‌گوید: از پس پرده شب، ماه به جای خورشید بیرون آمد. این مضمون ساده را با آوردن کنایات نآشکار «شش انداز» به جای ماه و «شیشه باز» به جای خورشید پیچیده کرده است.

و یا:

رُخش تقویم انجم را زده راه

فشانده دست بر خورشید و بر ماه

(خسرو و شیرین ۵۰)

می‌گوید آنقدر شیرین، زیبا بود که ستارگان و ماه و خورشید در پیش او زشت می‌نمودند. این مضمون ساده را با ترکیب کنایی نآشکار (تقویم انجم را زده راه) مشکل و پیچیده کرده است. و یا:

هنوزش پسر یغلق در عقابست

هنوزش سرگ نیلوفر در آب است

(خسرو و شیرین ص ۶۹)

می‌گوید: هنوز خط سبزی بر عارض او نرسیده است. این معنی ساده را با تصویر دور از ذهن و ترکیب ناخوشایند (پسر یغلق در عقابست) یعنی: پسر یغلق (= تیر پیکاندار - سوی صورت) به صورت او راه نیافته و هنوز سر پیکر عقابست، بسیار پیچیده و ناخوشایند کرده است. و یا:

جو باشد نوبت شمشر سازی

خطیبان را دهد شمشر غازی

(خسرو و شیرین ۷۰)



این معنا را که سیاس و ستایش قاصد را فراموش نکرد و مدام او را می‌ستود، با تعبیر کنایی دور و پوشیده «سیاسش را طراز آستین کرد» پیچیده کرده است. و یا:

جو چشم تیرگر جاسوس گشتم
به دگان کمانگر بسر گذشتم

(خسرو و شیرین، ۱۰۰)

می‌گوید «چون چشم عاشق با حالت جاسوسی به خانه معشوق برگزاشتم» این معنی ساده را با آوردن تعبیرات کنایی پوشیده و مهجور «تیرگری» که کنایه از عاشق گرفته و «کمانگری» که کنایه از معشوق گرفته، نارسا و ناخوشایند و پیچیده کرده است. باید توجه داشت که ترکیب «تیرگر» و «کمانگر» دو ترکیب کنایی مصطلحی نیست بلکه خود شاعر با در نظر گرفتن لوازم دور در معنای عاشق و معشوق به کار گرفته است. و یا:

دبیری از حیش رفته به بلغار
به شنگرفی مدادی کرده بسر کار

(خسرو و شیرین ص ۹۷)

توصیف زغال نیم گرفته است که با تعبیرات بسیار دور از ذهن و نارسا بیان شده است. زغال، دبیر حبشی فرض شده و مجرم سیمین بلغار تصور شده و قسمت روشن شده زغال مداد شنگرفی گرفته شده است. و یا:

چو شد دوران سنجایی و شق دوز
سمور شب نهفت از قاقم روز

(خسرو و شیرین ۵۹)

این معنای ساده را که چون شب، صبح شده با کنایات مهجور، نارسا و ناخوش‌آهنگ کرده است، کنایات: دوران سنجایی (کنایه ناآشکار از شب) و «وشق دوز شدن» کنایه ناآشکار و ناخوش‌آهنگ از رنگ روشن یافتن یعنی بامداد شدن و ترکیبات تشبیهی قاقم روز و

سمور شب (دو تشبیه نه چندان دلنشین) با وجود تمام آرایه‌ها و تصاویر ذهنی، زلال شعر و صفای احساس را به هم زده است. و یا:

دلش را برده بسود آن هندوی چُست
به ترکی رخت هندو راهمی چُست

(خسرو و شیرین ۶۶)

می‌گوید: به سزای آنکه شاپور (نماینده خسرو) دل شیرین را برده بود، شیرین هم در صدد غارت دل او بر آمد. این معنا را با آوردن استعاره مصرّحه (هندوی چُست) (= شاپور) جامع غارتگری است (هر چند صفت ممیزه هندو غارت ظاهری است نه غارت دل که اصلاً به هندو نمی‌خورد) و کنایه صفت «رخت هندو را چُستن» یعنی به دنبال غارت رفتن و قید (به ترکی) یعنی ترکانه و سعی متصنّفانه در ایجاد تناسب میان هندو و ترک و لوازم آنها، نارسا و ناشیوا کرده است.

آنچه بیان شد نمونه‌هایی از مهجوری و نارسایی تصاویر ذهنی بود. گاه می‌افتد که دو تصویر ذهنی در دو مصراع با هم هم‌خوانی ندارد مثل:

زلف زمین در برِ عالم فکند
خال عَصی بر رُخ آدم فکند

(مخزن، زنجانی ۱۶۱)

زلف زمین کنایه ذات از شب است (دهخدا) نه چنانکه شارح محترم مخزن گمان برده‌اند یعنی «سایه مخروطی شکل» و خالِ عَصی هم اشاره و تلمیح است به سیاهی معصیت که چهره آدم را لکه‌دار کرده است. ارتباط میان دو تصویر و همخوانی و تناسب آنها کم است. شاید سیاهی مشترک در خال و شب تنها وجه جامع دو تصویر باشد و الا شب کجا و خال سیاه معصیت آدم کجا؟

گاه ترکیب عبارات تصاویر (در صورت صحیح بودن نسخ) به طوری است که منظور گوینده را روشن بیان نمی‌دارد، مثل:

می‌گوید: جنگجویان شمشیرهای خود را پیش او (خسرو) غلاف می‌کنند. این معنی ساده را با تعبیر نه چندان خوشایند و دور از ذهن «شمشیر غازی را به خطیب دادن» که آن لازمه در غلاف بودن است. (چون شمشیر خطیب همیشه در غلاف است) پیچیده و نارسا کرده است. و یا:

سیاسش را طراز آستین کرد
بیر او بسیار بسیار آفرین کرد

(خسرو و شیرین ۱۰۲)

کرد قبا جِبَّة خورشید و ماه
 زین دو گُله دار سپید و سیاه
 (مخزن، زنجانی ۱۶۰)

مراد این است که از شب و روز جِبَّة ماه و خورشید را برید، آیا به راستی این مضمون را اراده کرده است و یا اینکه جِبَّة خورشید و ماه را از هم جدا کرد و یا اصلاً (قبا جِبَّة) به صورت ترکیبی مورد نظر است، یعنی قبا و جِبَّة خورشید و ماه را از شب و روز پدیدار ساخت، به هر حال ترکیب عبارات به نحو است که مقصود را نمی‌نمایاند. گاه برای دریافت مضمون تصویر اطلاعات علمی خاصی ضرور می‌نماید.

فشانند از دیده باران سحایی
 که طالع شد قمر در برج آبی
 (خسرو و شیرین)

که اطلاع بر این مطلب تنجیمی که طلوع قمر از برج آبی نزد منجمان قدیم دلیل نزول باران است، ضرور می‌نماید و ندانستش ایجاد مشکل می‌کند. گاه در تصاویر به تشبیهات نامطوبع بر می‌خوریم مثل:

ز آتش و آبی که به هم در شکست
 پیه دُر و گُرده یاقوت بست
 (مخزن، زنجانی ۱۶۰)

که تشبیه مروارید به پیه و یاقوت به قنوه زیبا نیست بلکه نادلشین است گاه سعی در آوردن آرایه‌های بدیعی موجب احساس تصنع در شعر می‌شود:

زمین از سبزه نزهت گاه آهو
 هوا از مشگ بُر، خالی ز آهو
 (خسرو و شیرین ۷۴)

که روشن است شاعر می‌خواسته با آوردن پر و خالی از یکسو و آهو و آهو از سوی دیگر و مشگ و آهو را از دیگر سو و زمین و هوا را همچنین، شعر را مملو از آرایه‌های بدیعی بکند و همین امر خواننده شعر را از فضای یک

احساس هنری و شعری بیرون کرده به عالم صنعتگری و نظم رهنمون می‌شود. و یا:
 دهانسی کرده بر تنگیش زوری
 جو خوزستانی اندر چشم موری
 (خسرو و شیرین ۱۰۱)

می‌گوید: دهان معشوق خیلی تنگ بود و ازین روی بستان ظلم شده بود و مانند خوزستانی در چشم موری می‌نمود. ترکیب «کرده بر تنگیش زوری» و تشبیه دهان کوچک و شکرین معشوق به «خوزستانی در چشم مور» بوی صنعتگری و ایجاد تناسبات بدیعی به زور را به مشام جان خواننده می‌رساند.

گاه در راستای صنعتگری بازی با حروف هم نقش منفی خود را ایفا می‌کند:
 حلقه حسی را کسالف اقلیم داد
 طوق ز دال و کمر از میم داد
 (مخزن ۱۷۱)

بازی با حروف کلمه «احمد» کرده است. می‌گوید: الف که صدارت نشین این کلمه است و خود از لوح محفوظ آمده (در بیت قبل) بر دربار کلمه (احمد) نشست و سپس به (ح) ولایت و سلطه داده و از (دال) طوق و از (میم) کمر بخشیده است. شباهت طوق و (د) و کمر و (م) نیز مد نظر بوده است. روشن است که اینگونه بازی با حروف ممکنست مستفان را خوش آید ولی مسلماً شعر را از فضای هنر به دور می‌سازد. ازین گذشته ترکیب اضافی «محبوبه احمد» به صورت اضافه صفت به موصوف یعنی مستور در پرده نور، در بیت پیش از آن:

تخته اول که الف نقش بست
 بر در محبوبه احمد نشست
 نارسا و مُعقَد است، همچنین است نقش عبارات در مصراع اول که تخته اول را یعنی در تخته اول = منم بگیریم و یا آن را نهاد جمله قرار دهیم. آنچه عجیب است این است که استاد بی‌نظیر گنجی در جنب اشعار مُعقَد و

● از عوامل بپیدگی تصاویر ذهنی، یکی مهجور بودن نوع تصویر است و یکی ضعیف بودن علایق مجاز و وجه شبه و جامع در مجازات و تشبیهات و استعارات و سدیگر دشواری مفهوم و معنای شعر که تا اندازه‌ای معلول دو علت پیشین است و گهگاه معلول و از گمان و ترکیبات مشکل و گاهی وجود ضعف تألیف در آنها.

تصاویر آنچنانی گاه آنچنان ساده و روان و دور از هرگونه تصنع و تکلفی چه همراه با صور ذهنی و چه بدون آنها، هنرنمایی می‌کند که به راستی موجب شگفتی است و همین امر محقق را بدین گمان و می‌دارد که در آن ابیات معقَد، قصد تصنع و تکلف در کار بوده است و بسا مقایسه آنها با هم مرز شعر و نظم و هنر و تصنع در شعر او روشن می‌شود.

مثلاً در مورد حق تعالی گفته:

خام گون بخته تدبیرها
 عذر پذیرنده تقصیرها

(مخزن ۱۵۷)

که در عین سادگی، فصیح و زیباست. گاهی با وجود تصاویر ذهنی و آرایه‌های بدیعی، زیبایی شعر همچنان جلوه‌گری می‌کند: زین دو سه چنبر که بر افلاک زد هفت گره بر کمر خاک زد
 (مخزن ۱۵۹)

● آنچه عجیب است اینست که استاد بی نظیر گنججه در جنب اشعار مُعَقَّد و تصاویر آنچنانی گاه آنچنان ساده و روان و دور از هر گونه تصنع و تکلفی چه همراه با صور ذهنی و چه بدون آنها، هنرنمایی می کند که به راستی موجب شگفتی است و همین امر محقق را بدین گمان وامی دارد که در آن ابیات معقّد، قصد تصنع و تکلف در کار بوده است و با مقایسه آنها با هم مرز شعر و نظم و هنر و تصنع در شعر او روشن می شود.



می گوید: وقار پیامبر آنقدر بود که ترازوی فلک که در دست زهره شب سنج بود در برابر آن وقار خم شد و او از نفس معطر خود عقرب زهر آگین فلک را بی اثر کرد. تناسب میان بروج فلکی با ایهام به معنای حقیقی آنها، ترکیب زیبای دم سیسنبری، زهره شب سنج، جناس ناقص فذّر و فذّر، ایهام تناسب سنگ و ترازو و غیره نه فقط موجب تصنع و نارسایی نشده، بلکه به زیبایی و احساس برانگیزی شعر افزوده است.

در توصیف شیرین چه زیبا سروده:

دو شکر چون عقیق آب داده
دو گیسو چون کمند تاب داده
خم گیسوش تاب از دل کشیده
به گیسو سبزه را بر گل کشیده
مروگل کرده بر هر غمزه غنجسی
زخ چون سیب و غیغب چون ترنجی

(خسرو و شیرین ۵۰)

که آرایه های بدیعی و تصاویر ذهنی به خصوص اسناد تاب از دل کشیدن و اسناد آن به خم گیسو و مروگل کردن ناز بر غمزه، ابیات فوق را به اوج گیرایی و زیبایی رسانده است.

تصویری که استاد گنججه از شیرین در چشمه داده با وجود تصاویر ذهنی گونه گون و آرایه های بدیعی به راستی ساده و زیباست. بیاید با هم سری بدان چشمه بزیم:

بدان چشمه که جای ماه گشته
عجب بین کساقتاب از راه گشته

زیبایی اشعار فوق شده، سادگی و احساس راستینی است که در بیان وی ایراد شده است. حتی اتفاق می افتد که شاعر در عین این که دست از بازی با الفاظ و تناسبات عددی بر نمی دارد تصویری زیبا با بیانی روشن و رسا ارائه دهد و اینجاست که نباید صرف آوردن تصاویر ذهنی و یا آرایه های بدیعی را سدی در برابر زیبایی شعری انگاشت بلکه نوع تصویر و نحوه استفاده از آرایه های بدیعی و بیان هنری است که تعیین کننده است.

کرد رها در حرم کائنات
هفت خط و چار حد و شش جهات
روز شده با قدمش در وداع
ز آمدنش آمده شب در سماع
دیدۀ اغیار گران خواب گشت
کو سبک از خواب عنان تاب گشت

اسناد مجازی وداع کردن به روز و در سماع آمدن شب، از تصویرهای ذهنی آنچنانی است که نه تنها موجب نارسایی شعر نشده بلکه به زیبایی آن افزوده است. در توصیف شب معراج این چنین تصویرسازی می کند:

تا شب او را چه قدر قدر هست
زهره شب سنج ترازو به دست
سنگ و را کرد ترازو سجود
زانکه به مقدار ترازو نبود
ریخته نوش از دم سیسنبری
بر دم این عقرب نیلوفری

(مخزن ۱۷۹)

در خطاب با حضرت باری تعالی چه ساده و پرسوز و زیبا و همراه با صداقت و ایمان سخن می گوید:

هر که نه گویای تو خاموش به
هر چه نه یاد تو فراموش به
از بی تست اینهمه امید و بیم
هم تو ببخشای و ببخش ای کریم
چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی به که روی آوریم
عاملی که بیش از هر چیز موجب گیرایی و

چو بر فرق آب می انداخت از دست
فلک بر ماه مروارید می بست
تنش چون کوه برفین تاب می داد
ز حسرت شاه را برفاب می داد
شه از دیدار آن یلور دلکش
نده خورشید یعنی دل بر آتش
سمیر غافل از نظاره شاه
که سنبل بسته بدیر نرگش راه
چو ماه آمد برون از ابر مشکین
به شاهنشاه در آمد چشم شیرین
همایی دید در پشت تسنوری
به بالای خندگی رسته سروی

(خسرو و شیرین ۸۲)

همچنین است در ابیات زیر که با وجود تصاویر بسیار تخیلی، دل انگیزی شعر به جای خویش است و حتی می توان گفت تا اندازه ای تصویرها، در زیبایی شعر مؤثر بوده است، در وصف اسب خسرو (شیدریز) می سراید:

سبق برده ز وهم فیلسوفان
چو مرغابی نترسد ز آب طوفان
زمانه گردش و اندیشه رفتار
چو شب کار آگه و چون صبح بیدار
و یا توصیف استاد از دشت سرسبزی که شیرین با یارانش در آن می خرامیدند:

بساطی سبز چون جان خردمند
هوایی معتدل چون مهر فرزند
نیمی خوشتر از باد بهشتی
زمین را دُر به دریا گُل به کشتی
شقایق سنگ را بتخانه کرده
صبا جعد چمن را شانه کرده
به هر گوشه دوبرغک گوش بر گوش
زده بر گل صلا می نوش بر نوش

(خسرو و شیرین ۳ - ۶۲)

تشبیهات محسوس به معقول، اغراق، استادهای مجازی و تشخیص و آرایه های بدیعی در عین ظرافت نه تنها موجب تعقید اشعار نشده بلکه به زیبایی و احساس

برانگیزی آنها کمک کرده است. پس نباید انگاشت وجود و یا عدم تصاویر و آرایه های بدیعی به طور مطلق نقشی در زیبایی و یا نازیبایی شعر دارند بلکه آنچه بدون تردید نقش تعیین کننده در زیبایی شعر دارد، سادگی و صمیمیت و احساس راستین و انتقال عاطفه شعری و شعوری و فخامت و فاخری و خوش آهنگی لفظ است. حال اگر تصاویر ذهنی و آرایه های بدیعی به گونه ای طبیعی و دور از هر گونه تصنعی، بروز و ظهوری داشته باشند بدیعی است که آنچنان را آنچنان تر می کند و اگر متصنعانه و متکلفانه ایراد گردد پرده بر جمال هنر می کشد و آنرا از انظار پنهان می سازد در بیت زیر دقت کنید:

نسبوسیده لبش بر هیچ هستی
مگر آینه را آنهم به مستی
می گوید لب او (شیرین) فقط در حال مستی بوسه بر عکس لب خود زده است. بوسیدن آینه کنایه است از شیفتگی او نسبت به خود و اسناد مجازی بوسیدن به لب و قید زیبای «به مستی» و احساس راستینی که در خواننده برمی انگیزد، همه موجب زیبایی شعر شده است. گاه از تصاویر ذهنی و آرایه های بدیعی خیلی کم استفاده می کند ولی برخلاف انتظار بلغا که زیبایی شعر را در گرو صور ذهنی می دانند قطعه ای زیبا و دل انگیز و یکپارچه همراه با انگیزش احساس و عاطفه، انتقال شعور شعری در قالب الفاظی خوش آهنگ و دور از تعقید و تناقض و ضعف تألیف، ارائه می دهد:

می و معشوق و گلزار و جوانی
ازین خوشتر نباشد زندگانی
تماشای گل و گلزار کردن
می لعل از کف دلدار خوردن
حمایل دستها در گردن یار
درخت نارون پیچیده بر نار

به دستی دامن جانان گرفتن
به دیگر دست نبض جان گرفتن
گهی جستن به غمزه جاره سازی
گهی کردن به بوسه نردبازی
گه آوردن بهارتر در آغوش
گهی بستن بنفشه بر بناگوش
گهی در گوش دلبر راز گفتن
گهی غمهای دل پرداز گفتن
جهان اینست و این خود در جهان نیست
و گر هست العجب جز یکرمان نیست

(خسرو و شیرین ۱۴۰)

چرا قطعه مزبور را زیبا می دانیم، عامل زیبایی و دل انگیزی آن چیست جز در چند مورد از صور خیال استفاده نشده، پس چگونه به صورت یک تابلوی بسیار زیبا و خیال انگیز در برابر خواننده جلوه گر شده است، البته می توان با صرف وقت و دقت عالمانه به همه عوامل زیبایی این قطعه اشاره کرد ولی از میان همه آنها چند عامل بیشتر جلب نظر می کند: یکی تشکل و یکپارچگی دیگر فخامت و فاخری و خوش آهنگی الفاظ، سدیگر نفس مضامین شعری که همه نشأت گرفته از جهان بیکران و خیال انگیز عشق می باشد، چهارم قدرت انتقال عواطف شعری و شعوری گوینده به خواننده که چون آن عواطف مسورد توجه و علاقه خواننده هم هست، بیشتر در دل او می نشیند و پنجم وجود بعضی تصویرها و تمثیلهای آنچنان که گویی صحنه های زیبایی عشق و عاشقی را برای خواننده تجسم و عینیت می بخشد مثل: درخت نارون پیچیده بر نار و ششم وجود بعضی صور خیال بسیار لطیف مثل «بهارتر» که استعاره مصرحه است از یار و «بنفشه» که استعاره است از زلف و تعبیر بنفشه بستن بر بناگوش، و نیز استعاره مکنیه «نبض جان» و تعبیر با دستی دامن جانان گرفتن و با دیگر دست نبض جان گرفتن و از همه مهم تر به عقیده بنسده، سادگی و صمیمیت و دور از

● صرفِ صورِ خیال و یا آرایه‌های بدیعی موجب انگیزندگی شعر نمی‌شود بلکه کیفیت تصاویر و زبان تعبیر آنها و صمیمیت و صداقت در ایراد آنها و از همه مهم‌تر عدم تصنع و تکلف و طبیعی بودن تصاویر و آرایه‌ها و تسموچ عواطف شعری و شعوری و قدرت انتقال آنها به خواننده، خوش‌آهنگی و عده تناظر و تعقید و فخامت و فاخری الفاظ همه و همه تصاویر ذهنی را زیباتر و دل‌انگیزتر متجلی می‌سازد و شعر را به قلّه هنری خود نزدیک‌تر می‌کند.



سمن ساقی و نرگس جام در دست
بسنفشه در خمار و سرخ گل مست
صبا برقع گشاده مادگان را
صلا در داده کار افتادگان را

نکته‌ای که بنده روی آن تأکید دارم و آن را مهم‌ترین عامل دل‌انگیزی شعر می‌دانم البته در کنار دیگر عوامل، سادگی و صداقت شعری و دور از تعقید بودن آنست. به زبان دیگر معتقدم اگر همه عوامل از لفظ و معنا و صور خیال و آرایه‌های بدیعی در شعری گردد اما نوعی تعقید و پیچیدگی (نه ابهام شعری که در حافظ مثلاً می‌شناسیم) و تصنع و تکلف در آوردن تصاویر و آرایه‌ها، محسوس باشد، شعر از اوج هنری خود آفت پیدا می‌کند و بالعکس اگر قطعه شعری از لاف‌های بعضی عوامل مهم زیبایی از قبیل صور خیال و آرایه‌های بدیعی، خالی باشد ولی سادگی و روانی و صمیمیت و فخامت و خوش‌آهنگی الفاظ، آن را به اوج هنر

تعقیدهای لفظی و معنوی بودن تعبیر و تصاویر است.

تصویر تازه کردن جان شب و اسناد ساقیگری به سمن و جام در دست داشتن به نرگس و خماری به بنفشه و مستی به گل سرخ و برقع گشادن به صبا همراه با سادگی و روانی و خوش‌آهنگی الفاظ ابیات زیر را زیبا و دلنشین کرده است:

به می خوردن طرب را تازه کردند
به عشرت جان شب را تازه کردند



نزدیک می‌سازد در قطعه شعر زیر دقت کنید:

زهر شاخسی شکفته نوبهاری
گرفته هر گلی بر کف نثاری
نوای بلبل و آوای دُرّاج
شکيب عاشقان را داده تاراج
چنين فصلی بدین عاشق نوازی
خطا باشد خطا، بی عشق بازی
گهی خوردند می در مرغزاری
گهی چیدن گل در کوهساری
ریاحین بر ریاحین باده در دست
به شهرود آمدند آن روز سر مست
(خسرو و شیرین ۱۲۷)

بیان شادی بیش از حد مهین بانورا به باز یافتن جوانی هنگام پیری تشبیه کرد. جو پیری کو جوانی باز یابد بمیرد زندگانی باز یابد
(خسرو و شیرین ۱۱۱)

نازکی میان معشوق و با ایهامی ظریف و کنایه‌ای لطیف چنین بیان می‌دارد.

میانمی یافتم کز ساق تاروی
دو عالم را گره بسته به یک سوی
(ص ۱۰۱)

معناراً که شیرین به کسی دست درازی نکرد، جز به زلف خود آنهم به عنوان بازی و تفریح، در عین حالی که تصویر مهم بلاغی نیاورده چنین زیبا بیان داشته:

نکرده دست او بسا کس درازی
مگر با زلف خورد آنهم به بازی
(ص ۱۰۱)

آرایه مدح موجه را همراه با ایهام چه ساده و زیبا در بیت زیر می‌بینیم:

بسی لاغرتر از مویش میانش
بسی شیرین‌تر از نامش دهانش
(ص ۱۰۱)

گاه تصویر آنقدر ساده است و در عین سادگی آنقدر زیبا که محقق بلاغت به حیرت می‌افتد که عامل اینهمه زیبایی در یک بیت یا دو بیت چیست؟

تن سیمینش می‌غلطید در آب
جو غلطد قاقمی بر روی سنجاب
عجب باشد که گل را چشمه شوید
غلط گفتم که گل بر چشمه روید
(ص ۷۸)

و یاد در یک مصراع چقدر ناز و نمک می‌بینیم:
لی و صد نمک چشمی و صد ناز
(ص ۶۶)

و یاد در یک بیت چندین تصویر بلاغی و بدیعی و در نهایت سادگی و زیبایی دیده می‌شود:
بت شیرین نسید تلخ در دست
از آن تلخی و شیرینی جهان مست
(ص ۶۴)

برای بیان ناسمکیبایی این چنین از اسناد مجازی سود جسته است:
جو مستی عاشقی را تنگ‌تر کرد
صبری در زمان آهنگ در کرد
(ص ۶۴)

از تصاویر ذهنی پراکنده‌ای که ارائه شد این نتیجه حاصل می‌شود که اولاً صرف صور خیال و یا آرایه‌های بدیعی موجب انگیزندگی شعر نمی‌شود بلکه کیفیت تصاویر و زبان تعبیر آنها و صمیمیت و صداقت در ایراد آنها و از همه مهم‌تر عدم تصنع و تکلف و طبیعی بودن تصاویر و آرایه‌ها و تملّج عواطف شعری و شعوری و قدرت انتقال آنها به خواننده، خوش آهنگی و عدم تافّر و تعقید و فخامت و فاخری الفاظ همه و همه تصاویر ذهنی را زیباتر و دل‌انگیزتر متجلی می‌سازد و شعر را به قلّه هنری خود نزدیک‌تر می‌کند، در اینجا نباید لفظ را از معنا و یا مضمون را از تصویر و یا عناصر سازنده شعر را از یکدیگر جدا، انگاشت همه یک کل را تشکیل می‌دهد زیبایی لفظ و بسعدار بودن کلمات و تصاویر و آرایه‌های بدیعی و خوش آهنگی لفظ و پرباری معنا و... مجموعاً یک تعبیر را شعری می‌کند، به زبان دیگر درست نیست بگوییم این شعر الفاظش خوب نیست ولی مضامینش شاعرانه است، از زیبایی لفظ و معنا و سایر مسائل که گفته شد مجموعاً تار و پود یک تعبیر شاعرانه را تشکیل می‌دهد و آن را به یک شیء قابل لمس و حسّ و دارای ابعاد تبدیل می‌سازد که با سخن عادی فرق دارد.

نتیجه دیگر اینکه در شعر نظامی، تصاویر ذهنی که پیچیده و دارای تعقید است و بسوی تصنع و ساختگی و یا نارسایی می‌دهد، اولاً کم نیست و ثانیاً از ارزش کمتری از نظر نقد ادبی برخوردار است به زبان ساده‌تر، شعر نظامی از دیدگاه بلاغی یک دست نیست، بعضی شعرهاست و بعضی کمتر شعر است و بیشتر نظم و گهگاه صرفاً نظم است ولی در یک جمله با همه این اوصاف نظامی یکی از پنج ستاره قدر اول آسمان شعر فارسی، به شمار است.

